

اخلاق و سلوک در عصر امام خمینی

محمد عالم زاده نوری

سخن اصلی این بحث این است که اخلاق در عصر امام خمینی، با اخلاق پیش از انقلاب، تفاوتی اساسی پیدا کرده است. قلمرو اخلاق و تربیت اسلامی، در عصر انقلاب اسلامی به شدت توسعه پیدا کرده است.

اعتدال؛ محور اخلاق یونانی

در اخلاق یک مدل قدیمی در یونان باستان بوده که اعتدال نفس را محور می گرفتند و می گفتند که آدم اخلاقی کسی است که شخصیت معتدلی داشته باشد؛ یعنی سه قوه غضبیه، شهویه و عاقله در وجود او متعادل باشد؛ زیرا این قوا افراط و تفریط و اعتدالی دارد. اگر انسان قوایش در حد اعتدال باشد انسان اخلاقی است. این مدل را در کتاب شریف تهذیب الاخلاق مسکویه رازی و در جامع السعادات ملامهدی نراقی و معراج السعاده ملا احمد نراقی و در کتاب های اخلاقی دیگر ملاحظه می کنید.

اصل این مدل مربوط به اخلاق یونانی است و «قاعده زرین اعتدال» منسوب به ارسطو و کتاب نیکوماخوس اوست که بعدها در کتاب های اخلاق اسلامی هم وارد شده است.

توجه داریم که اصل اعتدال، بی شک مورد نظر دین اسلام هست و توصیه به اعتدال در آیات و احادیث ما آمده است: از جمله در قرآن داریم: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ،^۱ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ،^۲ وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافُ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا،^۳ وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا.^۴ در احادیث هم آمده است: الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَىٰ هِيَ الْجَادَّةُ،^۵ لَا تَرَىٰ الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا^۶ و مانند آن بسیار است؛ اما اخلاق اسلامی، اخلاق بندگی، اخلاق ایمانی و اخلاق توحیدی است. در این مدل جایگاه ایمان و توحید چندان روشن نیست.

تقسیم بندی اخلاق بر اساس نظام روابط

یک مدل دیگر برای تنظیم و تدوین کتب اخلاقی این است که بر اساس روابط چهارگانه انسان، اخلاق را تقسیم می کنند به اخلاق بندگی (اخلاق رابطه انسان با خدا)، اخلاق فردی (اخلاق رابطه انسان با خود)، اخلاق

^۱ مایده: ۶۶.

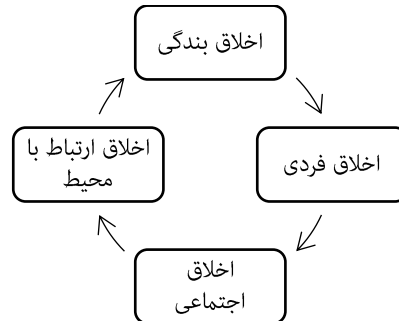
^۲ اسراء: ۱۱۰.

^۳ اسراء: ۲۹.

^۴ نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

^۵ نهج البلاغه: حکمت ۷۰.

اجتماعی (اخلاق رابطه انسان با دیگران) و اخلاق زیست‌محیطی (اخلاق رابطه انسان با محیط پیرامونی). این مدل در سده‌ی اخیر باب شده و معمولاً کتاب‌های اخلاقی بر این اساس نوشته می‌شود.



اگر بخواهیم این مدل را ریشه‌یابی کنیم اصل آن به کتاب مصباح الشریعه بازمی‌گردد. عبارتی هست در این کتاب که منسوب به امام صادق است (البته محققان می‌گویند این کتاب حدیث نیست و نسبت آن به امام صادق درست نیست). آن عبارت این است:

أُصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجِهٍ مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَمُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَمُعَامَلَةُ الْخَلْقِ وَمُعَامَلَةُ الدُّنْيَا. ۱ معاملات اصلی یعنی روابط اصلی انسان چهار صورت است. رابطه با خدا، رابطه با خود، رابطه با مردم و رابطه با دنیا. به جای محیط زیست گذاشته‌اند معامله دنیا. که البته این دقیق‌تر است.

ارتباط با دنیا فقط ارتباط با محیط زیست نیست. البته اخلاق زیست‌محیطی قطعاً ذیلش قرار می‌گیرد. ولی چیزهای دیگری هم ذیل آن قرار می‌گیرد که نوعاً به آن توجه نمی‌شود. مثلاً رابطه با مصنوعات بشری، یعنی رابطه با تکنولوژی. یا رابطه با محیط شهری و امکانه خاص مثل مسجد و حرم، و رابطه با شهر مثل خیابان، قواعد راهنمایی و رانندگی و... و رابطه با آثار باستانی، و رابطه با ثروت، قدرت، مقام، و رابطه با موجودات ماورایی مثل فرشتگان، اجنه و...

در همه این موارد باید بحث و بررسی شود که از نظر اخلاقی چه روابطی خوب است چه روابطی خوب نیست و هیچ‌یک را نمی‌توان ذیل اخلاق زیست‌محیطی قرار داد.

مثلاً نسبت به فرشتگان می‌گویند شما باید سلام بدهید به فرشتگان: السلام علی ملائکه الله المقربین و الانبیاء و المرسلین. یا مثلاً این دوفرشته‌ای که همراه ما هستند گاهی اوقات یک احوالی از آنها بپرسیم. دوفرشته‌ای که در قبر منتظر ما هستند ان شاء الله نکیر و منکر نباشند. بشیر و مبشر باشند. یک احوالی از آنها داشته باشیم قبل از آن که سراغمان بیایند

به هر حال این مدل چهارتایی رابطه‌ها و لو اینکه حصر عقلی دارد و نمی‌توان به آن چیزی اضافه یا از آن چیزی کم کرد، ولی باید حتما توجهاتی را در آن اضافه کرد. اگر همین جور بنویسیم رابطه با محیط پیرامونی، ذهن ما منصرف می‌شود به محیط زیست طبیعی و بقیه مواردش به ذهن نمی‌آید؛ بقیه موارد را باید گفت تا از قلم نیفتد.

اخلاق اجتماعی

محل بحث اصلی ما اخلاق اجتماعی است؛ یعنی اخلاق رابطه انسان با دیگران. مشابه این لغزش ذهنی در اخلاق اجتماعی هم رخ داده و می‌خواهیم آن را بیان کنیم. شما می‌دانید حضرت امام نگرش اجتماعی بسیار عمیق و جامعی را عرضه کردند و فهم ما را از دین بسیار تکامل بخشیدند.

این حرف‌هایی که از این به بعد می‌خواهم بگویم برای امثال شما تازگی ندارد. ولی می‌دانید چه اتفاقی افتاده؟ از باب معما چون حل گشت آسان شود، نسل ما دست پرورده‌های مکتب امام خمینی، به برکت وجود این مرد بزرگ، حقایقی را الان به سادگی می‌فهمیم و درک می‌کنیم و برایمان ملموس و بدیهی شده که در گذشته‌ای نه چندان دور برای نسل‌های پیش از ما مفهوم نبوده است و در هیچ کتاب اخلاقی اطلافا سابقه ندارد. این کشفی است که ما بعد از امام متوجه آن شده‌ایم.

این عظمت حضرت امام است که توسعه‌ای در علم اخلاق و البته مشابهنش در علم فقه پدید آورده است. شبیه اینکه بچه‌های ابتدایی امروز در فیزیک چیزهایی را می‌فهمند که قبل از نیوتن، برای دانشمندان علم فیزیک قابل تصور نبود ولی امروز نرخ شاه عباسی شده است. این هنر نیوتن است که فضا را برای علم فیزیک باز کرد.

من می‌خواهم عظمت حضرت امام را با هم مرور کنیم و ببینیم که این مرد بزرگ چه کرده با علم اخلاق و با علم فقه؟ بعد فرزندان امام و نسل انقلاب، باید از این دستاورد عظیم معرفت دینی که حضرت امام بر ما باریده، استفاده کنند. الان حجت بر ما تمام شده است و ما در مواجهه با دین یعنی در فهم دین و عمل به دین خیلی پیشرفته‌تر می‌توانیم عمل بکنیم تا مثلا کسانی که صد سال پیش زندگی می‌کردند. طلبه امروز با طلبه صد سال پیش خیلی باید فرق داشته باشد. به خاطر اینکه ما امام را دیده‌ایم. البته توجه داریم که کار حضرت امام تکمیل فهم گذشتگان بود نه تخریب سخن آنان.

حالا تمایز در چیست؟ چه چیزی است که در هیچ کتاب اخلاقی دیده نمی‌شود؟

وقتی گفته می‌شود رابطه انسان با دیگران، چیزی که ابتدا در ذهن خطور می‌کند این است که شما یک فرد را این طرف در نظر بگیرید و یک فرد را در طرف دیگر، می‌گویید این فرد با آن فرد باید رابطه اخلاقی برقرار کند، مثلا تواضع داشته باشد، به حقوقش احترام بگذارد، ظلم نکند، صداقت داشته باشد، امانت، صداقت، وفای به عهد و... داشته باشد. اگر شما را دعوت کنند که درباره‌ی اخلاق اجتماعی سخنرانی کنید اولین چیزهایی که به ذهن

خطور می‌کند احتمالاً همین عناوین است. نهایت اینکه ممکن است طرف رابطه را یک فرد خاص قرار بدهید؛ مثلاً پدر، مادر، خواهر، برادر، ارحام، همسایه، معلم و وظایف اخلاقی خاص نسبت به آنان را ذکر کنید.

توسعه اول

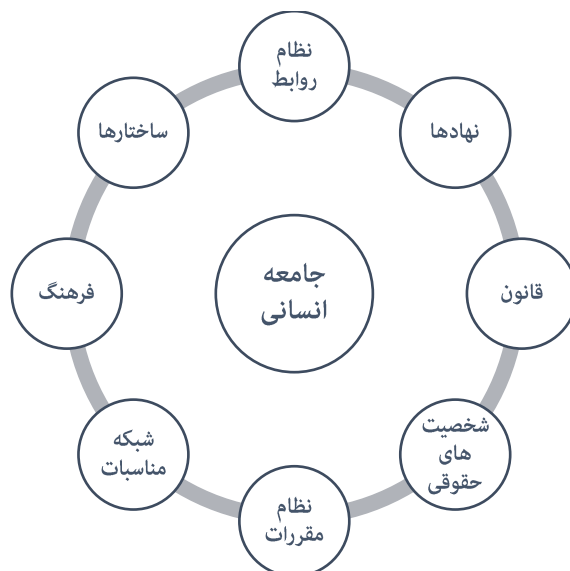
حضرت امام یک فضای جدیدی برای ما باز کرد که از اینجا به بعد را در هیچ کتاب اخلاقی نمی‌بینیم. اختصاص به امام دارد. آن چیزی که امام اضافه کرد این بود که: ما همانطور که وظیفه داریم نسبت به خدا، نسبت به خود، و نسبت به دیگران که بخشی از دیگران خانواده ما هستند، ما وظایف فقهی و اخلاقی داریم نسبت به «جامعه»، و جامعه غیر از فرد است.

این یک کشف جدید در علم اخلاق است و علم اخلاق پس از انقلاب را با علم اخلاق قبل از انقلاب به شدت متمایز و متفاوت کرده است. امروزه عالمان اخلاق اگر می‌خواهند کتاب اخلاق بنویسند، معلمان اخلاق اگر می‌خواهند درس اخلاق برگزار کنند، مروجان اخلاق اگر می‌خواهند منبر اخلاقی و موعظه اخلاقی داشته باشند به برکت نفس حضرت امام و مجاهدت اصحاب ایشان، جور دیگری با اخلاق مواجه می‌شوند. این از کارهای بزرگ حضرت امام است.

اخلاق اجتماعی صرفاً اخلاق رابطه با آحاد انسان‌ها نیست. اخلاق رابطه با جامعه هم هست: جامعه بما آنها جامعه، به صورت ترکیبی و با هیئت مجموعی‌اش. آن هیئت ترکیبی یک حقیقتی دارد، آحاد انسان سر جای خود، جامعه چیزی فراتر از آحاد انسان‌هاست. آحاد انسان‌ها دور هم جمع بشوند، جامعه درست نمی‌شود. حضرت امام فرمودند ما همانطور که به نسبت به آحاد وظیفه داریم، نسبت به این کلیت جامعه هم وظیفه داریم. چیزی که از آن به «امت» تعبیر می‌کنند.

آن چگونه تحقق پیدا می‌کند، یعنی چه چیزی به آحاد افراد اضافه بشود جامعه به وجود می‌آید؟ شما یک گله آهو یا یک دسته پروانه را در نظر بگیرید، آیا می‌توان آن را جامعه دانست؟ خیر! در این گله هر کس کار خودش را انجام می‌دهد و ربطی به هم ندارند. بله در بین حیوانات زنبور عسل و موریانه زندگی اجتماعی دارند، چرا؟ چون یک نظام مناسبات و شبکه روابط بینشان برقرار است. همه با هم با یک سازماندهی خاص کار می‌کنند.

اینکه آدم‌ها دور هم جمع شوند اجتماع تشکیل نمی‌شود، آدم‌ها به علاوه روابط بین خود، جامعه تشکیل می‌دهند، یعنی یک نظام روابط، شبکه مناسبات، نهاد، ساختار، شخصیت حقوقی، نظام مقررات و قانون باید بینشان باشد تا این آحاد متفرق را به واحد اجتماعی تبدیل کند.



ما همان‌طور که نسبت به آحاد جامعه اخلاقاً و فقهاً وظیفه داریم، نسبت به کلیت جامعه هم وظیفه داریم. شما یک بانک را در نظر بگیرید. فرض کنید رئیس آن عوض شود، وقتی رئیس عوض می‌شود معاون‌ها را هم عوض می‌کند. تعدادی از پرسنل هم پیر شده‌اند بازنشسته و تعدادی با خرید یا جابجا می‌شوند. حتی خدمه و نگهبان و راننده هم عوض می‌شوند. فرض کنید ساختمان این بانک هم فرسوده شده است. آن را هم عوض می‌کنند. تجهیزات و میز و صندلی‌اش را نوسازی می‌کنند. همه چیز تغییر کرد! ولی بانک همان بانک است. بانک چه چیزی است که همه چیز عوض شد ولی آن ماند؟ بانک یک شبکه روابط است. یک نظام مناسبات است. یک نهاد، یک ساختار، یک نظام مقررات و قانون است. درست است که این ساختار بر روی آحاد انسان‌ها سوار می‌شود یعنی اگر آدم‌ها نباشند پدید نمی‌آید. ولی اگر آدم‌ها باشند معلوم نیست الزاماً آن باشد. آدم‌ها بعلاوه یک نظام مقررات خاص می‌شوند بانک.

فرض کنید شما مدیر فرهنگی این بانک هستید و می‌خواهید آنجا کار تبلیغی فرهنگی بکنید. اگر شما این کار را انجام دهید و رئیس این بانک به یک انسان مومن متعهد انقلابی تبدیل شود، پرسنل و کارمند و خدمه هم همین‌طور، در و دیوار و ساختمان این بانک را هم شبیه یک مسجد از عناصر اسلامی پر کنید، آیا «بانک» اسلامی شده است؟ نه! آدم‌ها را مسلمان کردید، ولی بانک هنوز مسلمان نشده است؛ زیرا بانک حقیقتی فراتر از آدم‌ها دارد. چیزی که امام به ما آموخت این بود که ما همان‌طور که وظیفه داریم نسبت به آحاد انسان‌ها، وظیفه داریم نسبت به این هیئت جمعی و صورت ترکیبی که به آن جامعه می‌گویند.

حضرت امام خودش این وظیفه را در سطح کلان جامعه انجام داد. سطوح پایین‌ترش مال ماست که انجام بدهیم؛ یعنی امام نظام کلان سیاسی را اسلامی کرد. ما باید خرده‌نظامات اجتماعی مانند نظام اقتصادی، نظام تعلیم و تربیت،

نظام اداری، نظام آموزشی، نظام رسانه‌ای، نظام ارتباطی، نظام روابط بین‌الملل و سایر نظامات اجتماعی را اسلامی کنیم.

اینکه امام می‌فرمود در راهپیمایی شرکت کنید، در انتخابات شرکت کنید، در مقام انتخاب حتما تحقیق کنید و احساس مسئولیت بکنید این‌ها درس اخلاق است؛ ولی در هیچ کتاب اخلاقی ذیل اخلاق اجتماعی این درس‌های اخلاق نیامده است. الان که معما حل شده برای ما آسان گشته است. ما به سهولت درک می‌کنیم که نسبت به سرنوشت جامعه خود باید حساس باشیم و احساس مسئولیت کنیم. برای ما خیلی ساده است ولی شما بگردید در کتاب‌های اخلاق یک مطلب از این مسایل نمی‌بینید.

امر به معروف و نهی از منکر سه خاصیت دارد. خاصیت اعلای آن این است که طرف مقابل، تحول یابد و آدم بشود. خاصیت پایین‌ترش این است که اگر نمی‌توانید او را متحول کنید و امیدی ندارید که آدم بشود، نسبت به جامعه وظیفه خود را انجام دهید که جامعه سالم بماند، یعنی در صحن علنی جامعه تجاهر به فسق نشود و حکم خدا محترم باقی بماند. آن شخص اگر بخواهد در خلوت خودش مرتکب فسق شود خودش می‌داند و خدای خودش. ولی در صحن علنی جامعه نباید حکم خدا هتک شود و حریم خدا بشکند.

موضوع حجاب اجباری ذیل همین عنوان قرار می‌گیرد. مساله رعایت حجاب یک مساله فردی نیست. به عنوان یک مساله فردی هر کس می‌تواند نوع پوشش خود را انتخاب کند. مساله این است که در جامعه اسلامی، نباید نسبت به احکام الهی دهن کجی شود. و به ارزش‌های دینی اهانت شود. چرا روزه‌خواری، میگساری و زناکاری در صحن علنی جامعه ممنوع است؟ چون حرمت احکام خدا در جامعه اسلامی نباید بشکند. درباره حجاب هم همین است. حکومت اسلامی نسبت به حرمت خدا در جامعه وظیفه دارد.

بنابراین اینکه آدم‌ها دور هم جمع شوند جامعه پدید نمی‌آید. ماهیت جامعه مجموعه افراد است بعلاوه‌ی شبکه مناسبات، نظام روابط، ساختارها، نهادها، قانون، فرهنگ، شخصیت حقوقی، سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی و... پیامبر اکرم فرمودند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»، کسی که هر روز اهتمام به امور مسلمین نداشته باشد مسلمان نیست. این حدیث را قبل از انقلاب هم می‌شنیدیم. آن زمان تصور ما از این حدیث این بود که شخص مومن وقتی از خواب بیدار می‌شود باید به فکر مستمندان و بیچارگان و تهیدستان باشد و بی‌خیال نباشد. قبل از انقلاب این حدیث را به آحاد مسلمانان تطبیق می‌کردیم، اما امروز با نگرش اجتماعی‌ای که امام پدید آورده است مراد از امور مسلمین، یعنی یمن، غزه، لبنان، فلسطین، نیجریه، میانمار، حجاز و... این همان روایت است ولی امام فهم ما را تکامل بخشیده است.

پس اولین توسعه‌ای که حضرت امام در اخلاق اسلامی پدید آورد این بود که با این نگرش اجتماعی، اخلاق اجتماعی را از رابطه فرد با فرد توسعه داد به رابطه فرد با جامعه.

توجه داشته باشید که امام خمینی هیچ چیزی به دین اضافه نکرد، امام خمینی پیام عمیق دین را فرمود که قبل از ایشان و قبل از انقلاب به خوبی فهمیده نمی‌شد. در کتب اخلاقی گذشته نگاه محدود بود و احساس مسئولیت اخلاقی ما منحصر بود به آحاد انسان‌ها؛ اما اینکه من نسبت به جامعه اسلامی خودم دغدغه‌مند باشم، در هیچ کتاب اخلاقی دیده نمی‌شود. اگر به شما بگویند بیاید در مجلسی درس اخلاق بگویید شما هم ممکن است در همین شب لغزنده واقع بشوید و نگاهتان به نگاه فردی منحصر شود. در حالی که افزوده حضرت امام عین دین است، اسلام ناب پیامبر اکرم است.

توسعه دوم

توسعه دومی که حضرت امام در اخلاق اسلامی پدید آوردند این بود که جامعه فقط به جامعه خود ما محصور نمی‌شود، جامعه جهانی را در بر می‌گیرد، یعنی ای مسلمان تو همان طور که نسبت به آحاد انسان‌ها وظیفه داری، همان طور که نسبت به جامعه خودت وظیفه داری نسبت به کل جامعه انسانی در جهان هم وظیفه داری. من در سراسر جهان نسبت به امت اسلامی مسئولیت دارم. حتی نسبت به امت کفر هم وظیفه دارم؛ وظیفه مقابله و منازعه. این هژمونی حاکم بر جهان و این نظام سلطه جهانی باید فرو بریزد. در این باره هم وظیفه داریم، این هم درس اخلاق است.

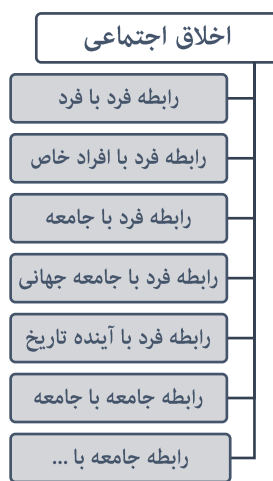
توسعه سوم

توسعه سوم از این هم بالاتر است. من علاوه بر اینکه وظیفه دارم نسبت به افراد، نسبت به جامعه با پیکر یکپارچه‌اش، و نسبت به جامعه جهانی، یک وظیفه بالاتری نیز دارم نسبت به آینده تاریخ بشری و فردای بشریت. نه تنها وظیفه دارم نسبت به نسل امروز و جامعه جهانی، بلکه نسبت به آینده تاریخ هم وظیفه داریم. ما موظف هستیم تاریخ را هدایت بکنیم به سوی یک آینده روشن؛ وظیفه داریم زمینه ظهور امام زمان (ع) را فراهم کنیم؛ یعنی آینده تاریخ بشر را اصلاح بکنیم. این هم درس اخلاق است.

توسعه چهارم

تا به اینجا، تکلیف اخلاقی فرد را نسبت به دیگران بیان کردیم. وظیفه فرد نسبت به خانواده، جامعه، جامعه جهانی، آینده جهان و بشریت. توسعه دیگر در اخلاق اسلامی در باره کسی است که تکلیف اخلاقی را بر دوش دارد. علاوه بر اینکه افراد تکلیف اخلاقی دارند جامعه‌ها و امت‌ها هم نسبت به یکدیگر وظایفی دارند؛ مثلاً امت

اسلامی وظیفه اخلاقی دارد نسبت به امت کفر؛ و همینطور نسبت به آینده تاریخ انسانی و فردای بشریت. این قسمت از مطلب نیاز به تبیین دارد.



اراده‌ی فردی و اراده جمعی

انسان یک بعد فردی دارد و یک بعد اجتماعی، یعنی یک شخصیت فردی دارد یک شخصیت اجتماعی؛ حقیقت انسان به اراده اوست، قوام شخصیت انسان و انسانیت انسان در گرو اراده او است.^۱ بنابراین انسان یک اراده‌ی فردی دارد و یک اراده جمعی.

اراده‌ی فردی یعنی توانی که من به تنهایی دارم برای انجام دادن یک فعل. مثلاً می‌توانم یک میز را جابجا کنم. توان جمعی یا اراده‌ی جمعی جایی است که چند نفر با هم اراده می‌کنند و تصمیم به انجام کاری می‌گیرند. اراده جمعی، جمع اراده‌های پراکنده فردی نیست، بلکه یک اراده واحد است که به نحو جمعی اتفاق می‌افتد و برآیندی از اراده‌های فردی می‌گردد.

برای فهم مساله به این مثال توجه کنید. فرض کنید در حال عبور از خیابان مشاهده می‌کنید که ماشینی داخل جوی آب افتاده است و راننده هرچه تلاش می‌کند نمی‌تواند آن را خارج کند. اینجا شما وظیفه‌ی اخلاقی دارید که به این مومن کمک کنید؛ اما بلافاصله متوجه می‌شوید که خارج کردن این ماشین از عهده شما که جسم نحیف و کمر آسیب دیده‌ای دارید خارج است، یاد این آیه می‌افتید که «لایکلف الله نفسا الا وسعها»^۲. نتیجه می‌گیرید که

^۱ البته حیوان (حساس متحرک بالاراده) هم اراده دارد، ولی اراده انسانی با اراده حیوانی فرق می‌کند. اراده انسانی اراده‌ای ناشی از شناخت و معرفت و عقلانیت است، نه تابع هوس‌ها. در حالی که اراده حیوانات تابع امیال و غریزه و هوس است، یعنی اراده می‌کند چیزی را که شهوت و غصبش میل کرده است. اراده انسانی تابع عقلانیت است، ما انسان‌ها اراده حیوانی را هم داریم، یعنی مثل گوسفندان گاهی تابع هوس و غریزه ارده می‌کنیم، ولی آن اراده‌ای که جوهر شخصیت انسانی ماست و ما را از حیوانات جدا می‌کند اراده تابع فهم و عقلانیت است. قوام شخصیت انسان به همین اراده است.

وقتی نمی توانم به او کمک کنم پس وظیفه‌ای هم در قبال او ندارم! نهایت برای او دعایی می کنید و از کنار او عبور می کنید. نفر دیگری هم بعد از شما با او مواجه می شود به همین صورت از کنار او عبور می کند، چون توان بلند کردن ماشین را ندارد. نفرات بعدی هم به همین منوال از کنار مساله می گذرند.

در اینجا حضرت امام نهیب می زنند و هشدار می دهند که شما از یک تکلیف پنهان غفلت کرده اید. «لایکلف الله نفسا الا وسعها» عذر نیست. شما به اراده‌ی فردی خودتان که یک اراده کوچک و توان محدود است نظر می کنید و قضاوت می کنید! بله، و سع فردی شما به این کار نمی رسد، اما یک چیزی را فراموش کرده اید و آن اینکه می توانید یک اراده اجتماعی پدید بیاورید و با آن اراده‌ی اجتماعی توان انجام کارهای بزرگ را ایجاد کنید! این توان پنهان را ندیدید.

آن توان پنهان چیست؟ اینکه یک نفر جلو بیفتد و بگوید «رفقا برویم همه زیر این ماشین را بگیریم و آن را از این مشکل درآوریم». فرض کنید ده نفر جمع شوند، یکی جلو بیفتد و می گوید با شمارش من (۱ - ۲ - ۳ - یا علی) ماشین را بلند کنید. با اراده‌ی جمعی و به نام امیرالمومنین ماشین از جوی آب خارج می شود. این همان توان پنهان است که از آن غفلت شده بود. این توان پنهان با اراده‌ی جمعی محقق می شود. اینجا دیگر کسی اجازه ندارد بگوید «لایکلف الله نفسا الا وسعها» و من وظیفه‌ای ندارم! اینجا وظیفه هست ولی وظیفه‌ای که به دوش افراد نیست، به دوش جمع است.

اینکه امام می فرمودند اسراییل باید از صحنه روزگار محو شود» بسیار روشن است که این کار بزرگ بر دوش یک نفر قرار نمی گیرد. ولی به بهانه «لایکلف الله نفسا الا وسعها» نمی توان از زیر بار این تکلیف خارج شد. امت‌ها باید جمع شوند و این تکلیف را محقق کنند.

اراده‌ی جمعی، منشا تکلیف و مسئولیت جمعی

در موارد قبلی می گفتیم افراد وظیفه دارند نسبت به خدا، نسبت به خودشان، نسبت به دیگران، نسبت به جامعه، نسبت به جامعه جهانی. در همه‌ی این موارد فرد را طرف تکلیف قرار داده بودیم؛ اما امام می گوید چرا شما فقط فرد را در نظر می گیرید؟ تکلیف دیگری هم هست که بر افراد به صورت یک اراده‌ی واحد جمعی سرشکن می شود. اراده منشا تکلیف و مسئولیت است. اگر اراده‌ی ما بر دو قسم است اراده‌ی فردی و اراده جمعی، طبیعتا تکلیفمان هم تقسیم میشود به تکلیف فردی و تکلیف جمعی. ما تکلیف اخلاقی جمعی و تکلیف فقهی جمعی داریم؛ یعنی امت‌ها مکلفند.

اراده‌ی فردی یک اراده‌ی کوچک و خرد است و اراده‌ی جمعی یک اراده بزرگ است. بر همین اساس تکلیف فردی یک تکلیف خرد و کوچک است، و تکلیف جمعی یک تکلیف کلان و بزرگ است.

تکالیف بزرگ روی دوش آحاد انسان ها قرار نمی گیرد. تکالیف بزرگ را اگر بخواهیم انجام دهیم باید تشکیلات راه بیندازیم؛ باید امت تشکیل دهیم؛ تکلیف جمعی خطاب به جمع و مقید به جمع است؛ مکلفش جمع است؛ یک تکلیف برای یک جمع است و بر دوش همگان است. این تکالیف فراتر از توان آحاد انسان هاست. بر اساس این تکلیف فردی و جمعی امثال و عصیان فردی و جمعی هم داریم. اگر تکلیف را انجام دهیم امثال فردی یا امثال جمعی محقق می شود و اگر انجام نشود، عصیان فردی یا جمعی می شود. همانطور عبودیت و فسق فردی داریم، عبودیت و فسق جمعی هم داریم. ما به صورت فردی می توانیم خدا را عبادت کنیم، به صورت جمعی هم می توانیم خدا را عبودیت کنیم. این حرف ها گرچه پیام دین است و در قرآن و احادیث تصریح شده است اما ما اینقدر از تعالیم ناب اسلامی فاصله گرفته بودیم که برای ما یک کشف فوق العاده دیده می شود، عبودیت جمعی و فسق جمعی.

به تبع عبودیت و فسق و امثال و عصیان جمعی طبیعتاً در ثواب و عقاب فردی و ثواب و عقاب جمعی هم داریم؛ یعنی گاهی خدای متعال افراد انسان را ثواب یا عقاب می کند و گاهی امت ها را ثواب می دهد، یا عقاب می کند. گاهی خداوند متعال یک امت را نابود می کند؛ برای چه؟ به خاطر عصیان جمعی! چگونه یک امت به طور یکپارچه می تواند عبودیت کند یا فسق بورزد؟ امت چطور یکپارچه می شود؟ درک این مساله بسیار اهمیت دارد.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل کلمه امت توضیح داده اند که اجتماع یک حقیقت اصیل دارد. امت اجل دارد «و لکل امه اجل». گاهی یک امت متولد می شود و گاهی از هم می پاشد و متلاشی می شود در آیه دیگر آمده است: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله»؛ این خطاب اعبدوا الله، خطاب به امت است، عبودیت امت است نه عبودیت افراد انسان ها.



در درس اخلاق‌های قدیم فقط می‌گفتند آی انسان‌ها آدم‌های خوبی شوید؛ این نهایت اخلاق قدیم بود! امام این نگاه را عمیق‌تر کردند و اهداف را بالاتر بردند. نه اینکه از خودشان چیزی آورده باشند، از متن معارف دین و تعالیم قرآنی استخراج کرده‌اند و نشان دادند که آنچه قرآن می‌گوید از اخلاقی که ما می‌فهمیم بالاتر است؛ قرآن علاوه بر اینکه می‌گوید آی انسان‌ها آدم‌های خوبی باشید می‌گوید آی امت‌ها امت‌های خوبی باشید. این از اینکه تک‌تک آدم‌ها درست شوند خیلی بالاتر است؛ امت‌ها باید عبودیت خدا و اجتناب از طاغوت کنند، امت‌ها جهنم می‌روند «قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم...»^۱، امت هم عمل دارد (عمل افراد سر جای خودش)، عمل امتی: «زینا لكل امه عملهم»^۲.

گاهی ما موظف هستیم نفرت و براءت خود را از افرادی مانند یزید و شمر و ترامپ اعلام کنیم گاهی هم موظفیم امتی را لعنت کنیم. آحاد سر جای خودش؛ «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَهَيَّأَتْ لِقِتَالِكِ»^۳. این لعن و براءت بالاتر از لعن افراد است.

۱

۲

۳

امت و چگونگی شکل گیری آن

امت چیست؟ امت یک جامعه‌ی انسانی پیوند یافته است شبیه همان پیوندی که در مثال بیرون آوردن ماشین توضیح داده شد. با چنین پیوندی امت پدید می‌آید. حقیقت این پیوند چیست و چگونه پدید می‌آید؟ با وحدت اراده‌ها!

پیوند آدم‌ها به این نیست که آنها را وسط بگذاریم و دورشان طناب بپیچیم! چون حقیقت انسان‌ها این بدن خاکی نیست که ما اگر بدن‌ها را به همدیگر ببندیم پیوند انسانی شکل بگیرد! اگر بخواهیم پیوند انسانی شکل بگیرد باید حقیقت وجود انسان‌ها یکی شود و به هم پیوند بخورد. حقیقت وجود انسان‌ها همان اراده است. این امت وقتی پدید می‌آید که اراده‌ها واحد شود.

پیوند اراده‌ها

اراده‌ها چگونه واحد می‌شود؟ وقتی که تبعیت اتفاق بیفتد؛ یعنی اراده‌ی فردی تابع اراده ولیّ شود. در مثالی که ذکر شد یک نفر جلو افتاد و گفت «رفقا، همه زیر ماشین را بگیریم و بلندش کنیم». این فرد ولیّ آن جمع است، او دارد بین این افراد پیوند ایجاد می‌کند.

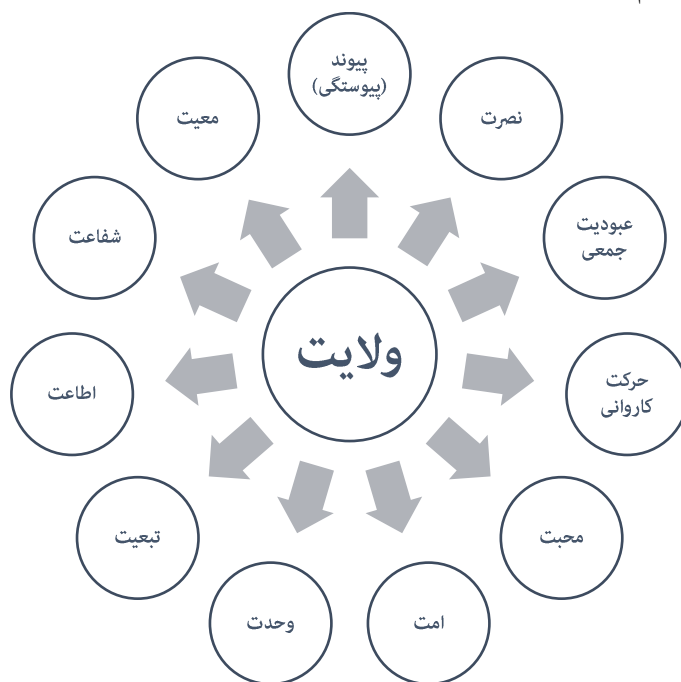
اساساً در زبان عربی کلمه ولایت به معنای پیوند است؛ به لغت مراجعه کنید، ولایت در لغت یعنی پیوستگی. اینکه ولایت را به محبت هم معنا کرده‌اند به خاطر همان پیوستگی قلبی است که در محبت وجود دارد؛ یعنی قلب من پیوند دارد با شما و من محبت دارم به شما؛ این می‌شود ولایت. ولایت به نصرت نیز معنا شده است؛ چون نصرت هم پیوند است؛ پیوند دو فرد با یکدیگر که کمک می‌کنند به هم. پس معنای لغوی کلمه ولایت در اصل همان پیوند است.

کسی که جلو می‌افتد و انسان‌ها را جمع می‌کند پیوند ایجاد می‌کند. چگونه؟ با پیوند و وحدت اراده‌ها. اگر در لحظه‌ای که او فرمان می‌دهد و شمارش را آغاز می‌کند: یک، دو، سه، علی! در آن لحظه کسی به گوشی خود جواب دهد، دیگری پیامک‌های خود را مرور کند، دیگری بند کفش خود را ببندد و خلاصه هر کس دنبال اراده‌ی فردی خود باشد آن اراده‌ی جمعی بزرگ پدید نمی‌آید و ماشین حرکتی نخواهد کرد. تنها زمانی آن اتفاق بزرگ رقم می‌خورد که ما از اراده‌های فردی خود صرف‌نظر کنیم و آن را تابع اراده ولیّ قرار دهیم؛ یعنی اراده‌ی فردی‌مان را در اراده ولیّ محو و هضم کنیم. این گونه یک اراده‌ی جمعی بزرگ محقق می‌شود و یک کار بزرگ رقم می‌خورد. این گونه ما می‌توانیم یک تکلیف بزرگ را که سنگین‌تر از توان و اختیار و اراده‌ی فردی ماست ادا کنیم. باید اراده ولیّ محور باشد و اراده‌ی افراد در آن فانی شود. این معنای ولایت است. در ولایت امر هست و اطاعت، فرمانده و فرمانبر، حاکم و محکوم، امام و ماموم.

امت

امت جماعتی است که امام دارد و امام؛ امام یعنی پیشوا و ولی، امام هم یعنی مقصد، غایت و هدف. سه لفظ «امت»، «امام» و «امام» هم خانواده‌اند، امت جماعتی است دارای امام و دارای امام یعنی یک پیشوا دارد که محور است و ولایت را ایجاد می‌کند و یک مقصد دارد. امام امت، اراده‌ها را به سمت آن مقصد متمرکز می‌کند و به صورت جمعی حرکت می‌دهد. در مثال ماشین کسی که جلو افتاده امام است. امام آنها هم در آوردن ماشین از جوی آب است. ما هم امتش می‌شویم یعنی دنبال او راه می‌افتیم و از اراده او تبعیت می‌کنیم و اراده‌ی فردی خودمان را در اراده او فانی می‌کنیم.

عبودیت فردی یعنی اراده‌ی فردی خودمان را تابع اراده خدا قرار دهیم، عبودیت جمعی هم یعنی اراده‌ی جمعی خودمان را تابع اراده خدا قرار دهیم. یک امت ممکن است اراده‌ی جمعی خود را تابع فرعون کنند، ممکن است تابع اراده خدا و ولی خدا کنند. خدای متعال افرادی را به عنوان ولی یعنی محور اراده‌ها مشخص کرده که ما باید اراده‌ی فردی خود را تابع اراده او کنیم تا مکلف جمعی پدید بیاید و آن تکلیف بزرگ محقق شود.



معیت با امام

کل زیارت جامعه اینجا فهم می‌شود: «و قلبی لقلبکم سلم»^۱ یعنی پیوند قلبی، «و امری لامرکم متبع» یعنی پیوند اراده‌ها «و نصرتی لکم معده» یعنی پیوند جوارحی و رفتاری، «فمعکم معکم لامع غیرکم» معیت با امام یعنی همین پیوند. اینکه گفته شده در روز قیامت و در بهشت برخی با امام هم‌جوار هستند، شما می‌دانید بهشت حقیقت و باطن

همین عالم است؛ یعنی اگر در این عالم با امام هم جوار بودیم، در آن عالم هم با امام هم جوار هستیم. به تعبیر دقیق تر این هم جواری در دنیا، در بهشت آشکار می شود. چگونه می توانیم در این دنیا با امام هم جوار باشیم؟ وقتی اراده‌ی فردی خود را تابع اراده‌ی امام کنیم. ولو اینکه از نظر فیزیکی فاصله داشته باشیم ولی حقیقت وجود ما که همان اراده است با امام گره می خورد و این حقیقت در بهشت آشکار می شود. در یمنی چو با منی پیش منی. پیش منی چو بی منی در یمنی.

ما باید این معیت و پیوند را یعنی همین ولایت را تقویت کنیم. برای تقویتش به ما گفته اند به صاحب ولایت سلام و اظهار محبت کنید و لعن و کینه و برائت خود را از دشمنان نشان دهید؛ یعنی ارتباط خود را با آنان قطع کنید و با این طرف تقویت کنید. در سوره‌ی حمد و در نماز با جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» و «صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم» با خوبان اظهار پیوند می کنیم و جبهه و موضع خود را مشخص می کنیم. پس ولایت یعنی پیوند، پیوستگی و هم جبهگی.

آخر اخلاق و تربیت

اگر از شما پرسند «نهایت اخلاق کجاست» شما طبق آموزه‌های اخلاقی احتمالا می گوید آخر اخلاق «قرب به خدا» است. احتمالا تعابیری مانند این به کار می برید مثلا می گوید: غایت اخلاق عبودیت است: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» یا می گوید معرفت است؛ زیرا ليعبدون را تفسیر می کنند به ليعرفون. بعضی می گویند آخر اخلاق، لقاء الله است. بعضی می گویند وصول الی الله است که در روایت امام حسن عسکری آمده است: «ان الوصول الی الله سفر لا یدرک الا بامتطاء اللیل»^۱. عرفا می گویند آخر سلوک فنا و توحید است. یک تعبیر قرآنی هم داریم: خلیفه اللهی.

اینها آخر تصور ما از اخلاق است یعنی اگر عالمان اخلاق خوش بدرخشند و خوش عمل کنند می توانند آدم‌ها را به این مراحل برسانند. این تصور برای قبل از امام و قبل از انقلاب است؛ اما اگر همین سوال را از قرآن پرسیم یا از امام به عنوان مفسر قرآن پرسیم چه جواب می دهد؟ می فرماید: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق»^۲ خدا رسول فرستاده، هدایت فرستاده، دین حق فرستاده، قرآن فرستاده، وحی فرستاده، نظام تشریح فرستاده است. برای چه؟ برای اینکه من و تو آدم شویم؟ یعنی خلیفه الله یا مقرب به خدا باشیم؟ همین؟ نه! این آخر اخلاق نیست این وسط خط اخلاق است. آخر اخلاق را خدا در این آیه فرموده است: «لیظهره علی الدین کله» آخر اخلاق این است که این دین حق بر تمام ادیان غلبه کند و یک نظام هماهنگ عبودی شکل بگیرد؛ یعنی علاوه بر اینکه من خوب هستم، شما خوب هستید، دیگران خوب هستند. در یک تک نوازی تلاش کردیم هر کدام خوب باشیم و خوش

بنوازم علاوه بر این یک قدم جلوتر برویم و یک سمفونی یکپارچه توحیدی یا یک ارکست جهانی ایمانی و عبودی پدید آوریم. این آخر راه است.

خدای متعال منتظر این است و نظام خلقت را برای این خلق کرده است. بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی هم برای همین است. «هو الذی ارسل رسوله بالهدی» یعنی نظام تشریح و نظام تکوین برای این است. در روایت آمده است که اگر یک روز از عمر جهان باقی مانده باشد خدا آن روز را آنقدر طولانی می کند تا به این مقصد برسد؛ یعنی این سمفونی یکپارچه عبودی و توحیدی در عالم محقق شود. اینکه من به تنهایی خوب باشم و خوش بنوازم در ابعاد فردی خیلی خوب است ولی یک فرد به اندازه یک فرد و در مقیاس کوچک، اراده دارد و عبودیت او خیلی کوچک است.

این باید تبدیل شود به یک اراده‌ی جمعی واحد جهانی. در آن صورت شکوه و عظمتش خیلی بیشتر خواهد شد. این ولایت به محور احتیاج دارد: «الی الله تدعون و علیه تدلون و به تومنون و له تسلمون و بامرہ تعملون و الی سبیلہ ترشدون و بقوله تحکمون» تمام این روایات ولایت را بیان می کند: «اخذ بقولکم عامل بامرکم»،

شفاعت

«وفقنی لطاعتکم و رزقنی شفاعتکم» شفاعت چیست؟ شفع نقطه مقابل وتر است، وتر یعنی «تنها». شفع یعنی «جفت» یعنی «پیوند» شفاعتی که در قیامت آشکار می شود حقیقت و تجلی پیوند در این دنیا است. با هر امامی که در این دنیا پیوند یافتی در آخرت شفیعت خواهد شد. گاهی ما فکر می کنیم فقط امام حسین شفیع است. در حالی که فرعون هم شفاعت می کند. بسته به اینکه در این دنیا با چه کسی شفع شویم و از چه کسی تبعیت کنیم در قیامت با او پیوند برقرار می کنیم و او شفیع ما می شود.

امام حق شفاعت می کند. امام باطل هم شفاعت می کند. شفاعت امام باطل را خدا در قرآن فرموده است: «فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ». می فرماید کسانی از امر فرعون تبعیت می کردند یعنی شفع فرعون و دنباله‌رو فرعون شدند و در اراده‌ی جمعی‌ای قرار گرفتند که فرعون ولی و میاندارش بود. این کسان مشمول شفاعت فرعون می شوند: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ»^۱. فرعون همه را شفاعت می کند یعنی مقدم می شود و جلو می افتد و همه را به آتش می اندازد. مثل اینکه امام حسین مقدم می شود و همه شیعیان خود را به بهشت می برد. شفاعت ظهور این پیوستگی در آن جهان است.

به هر حال حقیقت جامعه پیوند بین انسان هاست که با تبعیت اتفاق می افتد.

اراده پروردگار این است که انسان‌ها زندگی جمعی داشته باشند زیرا اراده‌ی جمعی امکان عبودیت جمعی را فراهم می کند. ضرورت وجود امام هم همین جا معلوم می شود. در روایات آمده که اگر دونفر در زمین باقی بمانند

حتما یکی از آن دو امام است؛ یعنی خدای متعال راضی نیست که این دو نفر از هم گسیخته هر یکی برای خودش عبادت کند. خداوند به عبادت فردی راضی نیست. این نهایت اخلاق و عبودیت نیست. اگر دو نفر هم در عالم باشند یکی باید امام باشد، یعنی این دو باید با هم پیوند برقرار کنند و جمعی عبودیت کنند. «لو بقی اثنان لکان احدها الحجه علی صاحبه»^۱ «لو کان الناس رجلین لکان احدهما الامام»^۲ این روایت هم در منابع شیعه هست هم در منابع معتبر اهل سنت.

در عبودیت فردی، اراده‌ی فردی تابع اراده خدا قرار می‌گیرد و در عبودیت جمعی اراده‌ی جمعی تابع اراده خدا قرار می‌گیرد یعنی اراده‌ی فردی تابع اراده ولی خداست. آخر اخلاق هم عبودیت جمعی است. شکوه عبودیت یکپارچه جمعی خیلی بیشتر از تک‌نوازی است. شکوه یک سمفونی هماهنگ خیلی بیشتر از این است که ما تک تک آدم‌های خوبی شویم.

حضرت امام، فهم حقایق دینی و حقیقت ولایت را برای ما آسان کردند. این‌ها معارف صعب مستصعب است و سرّ اهل بیت است. ولی ما به برکت وجود امام راحت این حرف‌ها را می‌فهمیم. ولایت امیرالمومنین فقط این نیست که ما دوستدار امیرالمومنین باشیم و مجلس عزا یا مجلس لعن بگیریم.

تزام میان طاعت فردی و طاعت اجتماعی

از این دو اطاعت یعنی عبودیت فردی و عبودیت جمعی کدام بهتر و مهم‌تر است؟ طبیعی است که بین قطره و دریا مقایسه نمی‌توان کرد. بین تک‌نوازی و سمفونی معلوم است که سمفونی باشکوه‌تر و مهم‌تر است. بنابراین اگر امر بین طاعت فردی و طاعت جمعی دایر شود طاعت جمعی را باید مقدم کرد.

حالا دقت کنید به ثمرات و نتایج این بحث. زمانی که مالک اشتر در رکاب امیرالمومنین می‌خروشید و می‌غرید و تا نزدیک خیمه معاویه رفته بود و یک ساعت وقت می‌خواست که کار معاویه را یکسره کند ابو موسی اشعری کجا بود؟ در محراب عبادت نشسته بود و از خوف خدا اشک می‌ریخت! چه حالی! چه سوزی! چه عرفان و صفا و مناجات و اشکی! به حسب ظاهر عبودیت فردی داشت؛ اما خاک بر آن عبادت فردی که مانع از عبودیت جمعی شود و سمفونی عبودیت اجتماعی را تضعیف می‌کند. این عبادت حبط می‌شود. اصلا کلمه حبط همینجا به کار رفته است. اینکه گفته‌اند ولایت نداشته باشی عبادتت حبط می‌شود یعنی همین، تو گمان می‌کنی آدم خوبی هستی! بین رکن و مقام نشستی عبادت می‌کنی! هزار سال صائما قائما! ولی وجود تو که باید خرج شود برای پدید آمدن آن سمفونی پر شکوه یکپارچه، در این راه خرج نمی‌شود بلکه مانع آن هم می‌شود؛ یعنی شما نمی‌گذارید خدا به نتیجه

مورد نظرش برسد. مانع از سبیل الله می شوی. آن عبودیت فردی که مانع از تحقق اراده خدا شود به درد نمی خورد. چون خدا این را اراده کرده و خودش هم در آیه قرآن صریح گفته است.

مگر نهایت اخلاق این نیست که انسان اراده خود را تابع اراده‌ی خدا قرار دهد؟ مگر آخر اخلاق فنای فی الله نیست؟ یعنی اراده خود را در اراده خدا فانی کنیم. خوب! اراده خدا چیست تا من اراده خودم را در آن فانی کنم؟ نماز و روزه است؟ زیارت امیرالمومنین است؟ خدا به صراحت اراده خود را گفته است: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱ به صراحت گفته من این را می خواهم. این اراده، اراده تکوینی و حصولی نیست که بگوییم خدایا اگر این را می خواهی بسم الله! برو به دست آور. همه چیز دست خودت است. خودت پدیدش بیاور.

این اراده، اراده تشریحی و تحصیلی است؛ یعنی خدا این را از مؤمنان خواسته است. ما باید محققش کنیم. چون خدا در عالم انسانی، خودش تنهایی کار نمی کند. اراده او در عالم انسانی تشریحی است و با اقدام ما محقق می شود. اگر تو می خواهی خیلی اخلاقی باشی علاوه بر این که نماز را اول وقت و با حضور قلب می خوانی و عبادات فردی را انجام می دهی باید اراده خودت را تابع اراده خدا قرار دهی و اراده خدا را محقق کنی. سبیل الله این است. آخر سبیل الله این جاست یعنی راه خدا به اینجا منتهی می شود. کلید واژه‌ی «سبیل الله» را در قرآن جستجو کنید. جهاد فی سبیل الله، انفاق فی سبیل الله، هجرت فی سبیل الله، قتال فی سبیل الله، رنج کشیدن فی سبیل الله، جنگیدن و کشته شدن فی سبیل الله، شهادت فی سبیل الله، و ...

ته سبیل الله و انتهای راه خدا کجاست؟ همان «و نرید ...» است. در آیه دیگر فرمود: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲ یعنی ما از قبل برنامه ریزی کرده ایم و طرح خودمان را نوشته ایم که ارض یعنی کره خاکی باید در اختیار بندگان صالح قرار گیرد. این نقشه و طرح پروردگار است. این چیزی است که خدا اراده کرده به آن برسد. یا فرمود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۳ این دین باید بر همه ادیان غلبه کند و عالم گیر شود. خدای متعال پیامبر را، هدایت را و دین را برای این فرستاده است. وحی و پیام آسمانی را برای این فرستاده است. سبیل الله این است. تو هم باید جهاد کنی برای رسیدن به این. انفاق کنی برای این. هجرت کنی و رنج بکشی برای این. خرج کنی برای این.

انفاق فی سبیل الله فقط این نیست که مستمندیهای محله را رسیدگی کنیم. این به جای خود باید باشد؛ ولی آخر سبیل الله این است که انفاق کنیم تا خدا به نتیجه مورد نظرش برسد. خدا را یاری کنیم. نتیجه‌ی خلقت و نتیجه‌ی بعثت کجاست؟ غایت نظام تکوین و نظام تشریح چیست؟ خدا دنبال چه چیزی بوده که این دستگاه باعظمت را تشکیل

^۱ قصص: ۵.

^۲ انبیا: ۱۰۵.

^۳ توبه: ۳۳ و صف: ۹.

داده و این دین الهی آسمانی را فرستاده؟ ما باید یاری کنیم تا آنچه که خدا اراده کرده محقق شود. اراده‌ی فردی خود را باید کنار بگذاریم. ممکن است کسی خیلی دوست دارد نماز بخواند ولی فعلاً وقت نماز نیست. ابوموسی اشعری خیلی از نماز و عبادت لذت می‌برد؛ ولی باید اراده‌ی فردی خود را به نفع اراده‌ی خدا و اراده‌ی ولی خدا کنار بگذارد. اگر در لشکر امیرالمؤمنین نجنگد تمام این اعمال حبط می‌شود. آدم اخلاقی کسی است که مطابق اراده خدا عمل کند نه مطابق اراده خودش!

در حدیث آمده است: *مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وَكَايَتِكَ فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ*^۱. کسی پیوند با امام نداشته باشد و در این بافت عمل نکند و عملش به پدید آمدن آن سمفونی پرشکوه تاریخی منتهی نشود عملش باطل می‌شود. اگر امر دایر شود بین عبودیت فردی و عبودیت جمعی ولایت مقدم است: *بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَكَايَةِ وَكَمْ تُنَادِ بِشَيْءٍ مَا نُودِيَ بِالْوَكَايَةِ*^۲. هیچ نماز و روزه‌ای در حد ولایت نیست. ولایت را با آنها مقایسه نکنید.

در حدیث قدسی که امام باقر ع نقل کرده‌اند آمده است: *«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»*^۳.

خدای بزرگ می‌فرماید: «لاعدبن» این کلمه در ابتدا لام تأکید دارد و در انتها نون تأکید، نون تأکیدش هم ثقیله است؛ یعنی تأکید معمولی نیست. تأکید سنگین است. سه تا تأکید در یک کلمه جمع شده است. حتماً حتماً حتماً! یقیناً، صد در صد، بی‌برو برگرد! این همه تأکید در فارسی معادل ندارد. ما کلمه‌ای نداریم که بتوانیم با آن این همه تأکید را بیان کنیم. ما در زبان فارسی هر گاه بخواهیم خیلی تأکید کنیم به حضرت عباس قسم می‌خوریم. بنابراین معادل فارسی این عبارت این است که به حضرت عباس قسم عذاب می‌کنم. چه کسی را؟ دقت کنید خدا چه کسی را عذاب می‌کند با این همه تأکید و قسم حضرت عباس. *كُلُّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ*. این را خوب تجسم کنید خیلی تکان دهنده است. هر آدم مسلمان را که از امام جائر غیر الهی اطاعت کند. تحت ولایت رهبری غیر مشروع باشد. *وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً*. حتی اگر این آدم بسیار نیکوکار و متقی است. نماز شب خوان و زاهد و مقدس. این قدر پاک و مقدس ولی *دَانَتْ بِوَكَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ*. زیر دین رهبر نامشروع است؛ یعنی اراده‌ی فردی و عبودیت فردی اش خیلی خوب است. نماز می‌خواند، به مستمندان انفاق می‌کند و همه کارهای خیر را انجام می‌دهد. تقی هم هست یعنی دروغ نمی‌گوید. غیبت نمی‌کند. مرتکب حرام نمی‌شود. ولی در اراده‌ی جمعی، جبهه‌ی باطل را تقویت می‌کند؛ یعنی وجودش خرج تقویت جبهه‌ی باطل می‌شود. این نماز

^۱ امالی صدوق، ص ۴۹۵.

^۲

^۳

و انفاق و روزه و تقدس همه از بین خواهد رفت و به کار نخواهد آمد. خدا می‌فرماید به حضرت عباس قسم عذابش می‌کنم.

گاهی شنیده‌اید برخی می‌گویند «ما می‌رویم خارج از کشور زندگی می‌کنیم. هم زندگی مادی و معیشت‌مان پیاست هم در آنجا با فراغت بیشتر و کیفیت بهتر عبادت خدا را می‌کنیم. مسلمانی هم در آنجا بهتر امکان‌پذیر است!» کسی نیست به این بنده خدا بگوید: «تو علم و دانایی خودت را، تخصص خودت را، تجربه خودت را، رزومه و تمام استعداد خودت را در خدمت جبهه کفر قرار داده‌ای و با تمام وجودت داری طاغوت را تقویت می‌کنی بعد دلت خوش است که نماز و زیارت عاشورا می‌خوانی و ختم امن یجیب می‌گیری! تحت ولایت کفر رفته‌ای و با تمام سرمایه‌هایت آن را یاری می‌کنی بعد ادعای مسلمانی داری. تو اسلام را و اخلاق را نفهمیده‌ای». اخلاق این است که برای حرکت به سوی خدا اراده خدا را محقق کنی. اراده خدا هم این است که جبهه ایمان تقویت شود.

این همان معرفتی است که در کتاب‌های اخلاق گذشته ما نایاب است. تمام کتاب‌های اخلاقی مهم و مرجع را ورق بزنید. این مهم‌ترین عنصر تفکر شیعی که ولایت است در کدام کتاب اخلاقی است؟ بله! ما کتاب‌هایی داریم در شرح زیارت جامعه کبیره یا در مورد ولایت امام زمان و وظایف ما نسبت به حضرت ولی عصر که در آنها این معارف آمده است. ولی در سرفصل‌های رسمی و شناخته شده‌ی کتاب‌های کلاسیک و کهن اخلاق اسلامی این مطالب دیده نمی‌شود. در کدام کتاب اخلاقی نوشته‌اند که خدای متعال این آدم نیکوکار متقی را این آدم نمازخوان دست‌به‌خیر را عذاب می‌کند؟ در کدام کتاب اخلاقی نوشته است مرده شور آن نماز و آن احسان و آن اخلاقی را ببرد که ...

در ادامه می‌فرماید: *وَلَا عَفْوَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً*. باز قسم حضرت عباس یاد می‌کند که حتماً می‌بخشم. چه کسی را؟ بنده‌ای را که تحت اطاعت امام هادی الهی است. زیر دین و زیر پرچم ولی خداست. گرچه فی نفسه ظالم و بدکار است؛ یعنی اراده‌ی فردی‌اش خوب نیست. آدم گنهکار فاسق رو سیاهی است. این فرد را تجسم کنید. آدم خطاکاری که همه وجود خودش را برای تقویت جبهه‌ی حق صرف می‌کند. مثلاً رفته در سوریه برای دفاع از جبهه‌ی حق می‌جنگد. این آدم هرچه هم غلط کرده باشد الان دارد تمام وجودش را خرج آن عبودیت جمعی یکپارچه می‌کند که مقصود نهایی خدا از عالم و آدم است. با تمام وجودش حمایت می‌کند از مسیر خدا و سبیل خدا. این پیوند الهی را دارد. با تمام امکانات و سرمایه‌هایش دارد خدا را نصرت می‌کند و به غایت خلقت و بعثت و نتیجه نظام تکوین و تشریح نزدیک می‌کند. خدا می‌فرماید به حضرت عباس قسم می‌بخشم. این از اسرار آل محمد است و از معارف صعب مستصعب است با این توضیح مقداری روشن می‌شود. اگر قرار باشد دو نفر را با هم مقایسه کنیم: کسی که عبودیت فردی می‌کند چهار تا نماز خوانده ولی مجموعاً دارد جریان باطل را در تاریخ و در جهان پیش می‌برد و دیگری که هر چند چهار تا

نماز نخوانده اما مجموعاً دارد جریان حق را پاسداری می‌کند و پیش می‌برد و در مسیر تحقق این سمفونی یکپارچه عبودی تلاش می‌کند. از این دو کدام مورد عنایت خداست؟ شبیه زهیر در جبهه امام حسین که سوابق خوبی نداشت. ولی خدا چقدر برکت در وجودش قرار داد؟ این را در کدام درس اخلاق توضیح می‌دهند و در کدام کتاب اخلاق تبیین می‌کنند؟ این را به برکت وجود امام راحل ما به این سرعت و سهولت می‌فهمیم. روایت معروف زیرا را همه شنیده‌اید:

وَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ عَمِلَ أَعْمَالَ الْبَرِّ كُلِّهَا وَصَامَ دَهْرَهُ وَقَامَ لَيْلَهُ وَانْفَقَ مَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَمِلَ بِجَمِيعِ طَاعَاتِ اللَّهِ عُمُرَهُ كُلَّهُ وَكَمْ يَعْرِفُ نَبِيَّهُ الَّذِي جَاءَ بِتِلْكَ الْفَرَائِضِ فَيُؤْمِنُ بِهِ وَيُصَدِّقُهُ وَإِمَامَ عَصْرِهِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَيُطِيعُهُ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا^۱

مصداقش را تجسم کنید: شخصی با این ویژگی‌ها: شخصی که همه‌ی کارهای خوب را انجام می‌دهد. همیشه روزه‌دار است. هر شب تا به صبح شب‌زنده‌داری و عبادت دارد. دستش به کار خیر است و به مستمندان و بی‌بضاعتان کمک می‌کند. همه‌ی طاعات خدا را انجام می‌دهد ولی در اطاعت امام مفترض الطاعه نیست؛ یعنی پیوند ولایی ندارد. به تنهایی ساز می‌زند. این آدم هیچ بهره‌ای از این همه عمل نمی‌برد. این تفسیر آیه شریفه قرآن است که «و قدّمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا: یعنی همه اعمالش دود می‌شود و از بین می‌رود. پیامبر اسلام ص فرمودند: «وَلَوْ تَقَطَّعَ الْجَاهِلُ مِنَ الْعِبَادَةِ إِرْبًا إِرْبًا مَا أزدَادَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۲. اگر این آدم جاهل از کثرت عبادت تکه تکه شود فقط از خدا دور شده است!

حقیقت دین

دین چیست؟ دین دستور عبودیت و عبادت است. دین برنامه زندگی است. از آنجا که عبودیت جمعی از عبودیت فردی بسیار مهم‌تر است و آن سمفونی بزرگ یکپارچه ایمانی از تک‌نوازی‌های فردی بسیار با ارزش‌تر است دین (یا همان دستور عبودیت) بیش از آنکه دستور عبودیت فردی باشد دستور عبودیت جمعی است. چون ولایت خیلی بیشتر از نماز و زکات و خمس و حج ارزش دارد. پس دین بیش‌تر از اینکه دستور نماز و روزه باشد دستور ولایت است. حقیقت دین همین پیوند ایمانی مومنان با هم دیگر و با ولی است.

با این توضیح عبارت حضرت امام را در تعریف اسلام ملاحظه کنید: «الاسلام هو الحكومة بشئونها»^۳ اسلام اساساً حکومت است. دستور عبودیت جمعی است. اینجا سوال می‌شود پس این نماز و روزه و احکام فردی چیست؟

^۱ دعائم الإسلام، ج ۱، ص: ۵۴.

^۲ دعائم الإسلام، ج ۱، ص: ۵۴.

^۳

می‌فرمایند: «والاحکام قوانین الاسلام» این‌ها برای تحقق اسلام است؛ یعنی این تک‌نوازی‌ها برای این است که بتوانیم در آن ارکست بزرگ پرشکوه خوب شرکت کنیم. عبودیت فردی و انجام واجبات و نماز شب و دعا و زیارت و خودسازی فردی همه برای این است که بتوانیم در آن تیم ملی یا تیم امتی خوب بازی کنیم. غایت و نهایت آن است. کسی که می‌خواهد در تیم ملی بازی کند باید خیلی تمرین کرده باشد. اگر تمرین نداشته باشد یا راهش نمی‌دهند یا در روز بازی به جای آنکه کمک کند خراب می‌کند. بنابراین از آن حدیث که خدا گفته است «آن بنده را می‌بخشیم» نمی‌توان نتیجه گرفت که هر گناه و خطایی را انجام دهیم بعد با ولایت امام حسین یا با حضور در صحنه نبرد سوریه خدا می‌بخشد. انسان برای اینکه ظرفیت داشته باشد که در جبهه‌ی حق و مسیر امام حسین قرار بگیرد و تابع ولی خدا باشد، باید خودسازی فردی کند تا ظرفیت لازم را به دست آورد. قبلاً باید در تک‌نوازی پیش رفته باشد تا در آن ارکست توحیدی جمعی و سمفوی پرشکوه ایمانی راهش دهند. بله اگر کسی تلاش خود را کرده که خوب باشد و به همه دستورات عمل می‌کند در میانه‌ی آن نوای عمومی خطاهایش هضم می‌شود و خدا می‌بخشدش. امام در ادامه می‌فرماید: «والاحکام قوانین الاسلام» این احکام فردی که اراده‌های فردی ما را جهت می‌دهند قوانین اسلام است؛ یعنی قوانین حرکت کردن به سوی حکومت یا آن اراده‌ی جمعی است. «و هی شأن من شئونها» اینها شأنی از شئون حکومت و ولایت است. در ادامه خیلی صریح‌تر بیان کرده است: «بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العداله» این نماز و روزه و حج و زکات و... مطلوبات بعرض هستند؛ یعنی موضوعیت ندارد. امر اصلی نیست. آخر اخلاق و فقه و دین نیست. امور آلی است؛ یعنی مقدمه و آلت است برای آن رخداد بزرگ که اجرای دین و بسط عدالت باشد.

خدا به پیامبر می‌فرماید: «یا ایُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً»^۱ یعنی پیامبر نماز شب بخوان، سحرخیز باش، عبادت کن، بیداری بکش، قرآن بخوان، خودسازی بکن... برای چه؟ برای اینکه آدم خوبی بشوی؟ نه! این آخر کار نیست. برای اینکه «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً». ما یک بار مسئولیت سنگین به دوش تو انداخته‌ایم. برای اینکه آن کار را انجام دهی باید ظرفیت‌های وجودی خودت را با عبادت و خودسازی فردی بالا ببری. برای اینکه بتوانی آن کار را انجام دهی لازم است بزرگ شوی. پس احکام اسلامی مطلوبات بالعرض و امور آلی است برای تحقق آن شکوه تاریخی. مقیاس عبودیت گسترش پیدا کرده است. عبودیت در اسلام و در فرهنگ امام و نسل انقلاب این جور فهمیده می‌شود. اسلام ناب محمدی این است.

امام کاظم (ع) وقتی در سیاه‌چال هارونی قرار گرفته بود و غل و زنجیر به دست و گردن مبارکش داشت با پروردگار مناجاتی دارد. عرضه می‌دارد «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ اللَّهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتَ

فَلَكُمْ الْحَمْدُ؛^۱ یعنی خدایا من از تو درخواست کرده بودم که فرصت فارغی برای عبادت من ایجاد کنی. شکر که برای من موقعیت آن را فراهم کردی؛ یعنی امام کاظم (ع) تا در سیاه چال هارون محبوس نشده و دست و گردنش بسته نشده فرصت عبادت فردی فارغ آن طور که خودش می خواهد ندارد. وظایف اجتماعی امام کاظم اجازه نمی دهد که گوشه نشینی کند و فارغ به عبادت پردازد. اسلام این است. اخلاق این است.

| کمال جمعی | کمال فردی |
|-------------------------|------------------------|
| عبودیت جمعی | عبودیت |
| امت اسلامی جهانی | تقرب به خدا |
| لیظهره علی الدین کله | خلیفه الهی |
| اِنَّ الارض لله | معرفت الله |
| سمفونی یک پارچه توحیدی | وصول به خدا |
| کاروان ایمانی بشریت | فنا و توحید |
| اجتماع اراده های موحدان | تقوا، ایمان و عمل صالح |

معیت با امام

اگر تبعیت امام را پذیرفتیم با امام می شویم یعنی معیت پیدا می کنیم و با امام یک شخصیت می شویم و وحدت پیدا می کنیم. دارای یک اراده و داخل یک کشتی و داخل یک تیم هستیم. آن وقت چون از امام شده ایم اگر نصرت کردیم کار امام را پیش برده ایم و اراده ی امام را محقق کرده ایم و اگر نصرت نکردیم باری بر دوش امام هستیم. امام باقر (ع) فرمودند: «من أحبنا فهو منّا أهل البيت». هر کس ما را دوست داشته باشد منّا اهل البيت است. ما فکر می کنیم «منّا اهل البيت» برای سلمان است. می گوئیم سلمان چه مقام و عظمتی داشت که «منّا اهل البيت» شده بود. امام باقر می فرمایند هر که ما را دوست بدارد منّا اهل البيت است. راوی این حدیث هم مثل من و شما تعجب کرده و به امام می گوید: «جعلت فداک! منکم؟» فدای شما شوم. واقعا از شما می شود؟ حضرت فرمودند: «منّا والله» بله به خدا قسم! از ما می شود. بعد برای آنکه استبعادش از بین برود و منطق بحث را بفهمد فرمودند: «أما سمعت قول إبراهيم ع: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»^۲ این آیه را نخوانده ای و سخن ابراهیم را نشنیده ای که گفت: هر کس از من تبعیت کند از من می شود؟ یعنی پاره شخصیت من می شود. شما هم به هر اندازه که از من تبعیت کنید همان مقدار از من هستید. دارای مراتب است. هر چه تبعیت بیشتر باشد منّا اهل البيت هم بیشتر می شود.

^۱ الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۰.

پس ما با تبعیت پیوند برقرار می‌کنیم یعنی وقتی از اراده‌ی فردی خود دست می‌کشیم و آن را در اراده ولیّ هضم می‌کنیم با او یکی می‌شویم و از او می‌شویم و یک شخصیت می‌شویم. در واقع شفع او می‌شویم و فردای قیامت هم او شفیع ما خواهد شد. آن وقت همراهی ما، نصرت و اعانت امام است و کندی ما خذلان امام؛ یعنی اگر ما کم گذاشتیم تیم امام را خراب کرده‌ایم و آن حرکت جمعی که باید اتفاق بیفتد رخ نمی‌دهد. من اگر در تیم بد و ضعیف بازی کنم یا در یک سمفونی بزرگ بد بنوازم کار را خراب کرده‌ام و باری به دوش شده‌ام و کار امام را یا پروژه‌ی خدا را خراب کرده‌ام.

اگر ما همپای امام رفتیم نصرت امام و نصرت خدا کرده‌ایم؛ اما اگر به پای امام نیایم امام به پای ما می‌آید. ما و امام یکی هستیم نمی‌شود از امام جدا شویم. چون قرار است عبودیت جمعی اتفاق بیفتد. امام هم فردی حرکت نمی‌کند. اگر قرار بود عبودیت فردی باشد امام برای خودش عبادت می‌کرد. ولی امام تنهایی نمی‌رود. قرار است این سمفونی بزرگ عبودی و توحیدی جمعی رخ دهد و امام آن را مدیریت کند؛ بنابراین او به پای ما می‌آید. صلح امام حسن این گونه بود. صلح امام حسن برای امام حسن افتخار است؛ زیرا او به وظیفه‌ی الهی خود عمل کرد. باید به پای امت می‌آمد که آمد. ولی برای امت امام حسن تا ابد ننگ تاریخی است؛ زیرا باید امام را در این حرکت جمعی و امتی همراهی می‌کردند که نکردند و امام را مجبور کردند که به پای آنها بیاید.

قرار بر این نیست که امام به تنهایی به سوی خدا حرکت کند: «لیقوم الناس بالقسط»^۱ مردم باید با اراده‌ی جمعی خود قیام کنند. اگر مردم همراهی کردند و اراده خودشان را تابع اراده‌ی امام قرار دادند و با او رفتند فتح مکه پیش می‌آید؛ و اگر همراهی نکردند صلح امام حسن و فاجعه‌ی کربلا پیش می‌آید و دست امام بسته می‌شود. امام جامعه مدیر یک کلان‌پروژه جمعی و رییس یک ارکست عمومی است. او تنهایی عمل نمی‌کند. راهبر جامعه مثل کاپیتان یک تیم است. کاپیتان تیم برای طراحی برنامه‌ی بازی به توان افرادش نگاه می‌کند. اگر تیم قوی باشد طرح متناسب با آن می‌ریزد و اگر تیم ضعیف باشد مجبور است طرح بازی را عوض کند؛ مثلاً طرح حکمیت یا طرح صلح معاویه یا طرح برجام را قبول می‌کند.

این برای امام افتخار است زیرا صحیح‌ترین برنامه را برای حرکت جمعی انتخاب کرده است و وظیفه اش را انجام داده ولی برای امت امام به جهت همراهی نکردن در این حرکت جمعی تاریخی ننگ می‌شود.

کمال انسان

سعادت انسان در عبودیت است. در عبادت به معنای عرفی اش نیست؛ یعنی کمال انسان در این است که بنده‌ی خدا باشد نه در اینکه نماز و روزه انجام دهد. عبودیت هم بر دو قسم است: فردی و جمعی، عبودیت جمعی هم

خیلی با شکوه‌تر و عظیم‌تر از عبودیت فردی است (و ما نودی بشی مثل ما نودی بالولایه^۱) یعنی یک سمفونی عبودی نه یک تک‌مضرب عبودی. یک عبودیت تاریخی گسترده در رکاب ولی خدا یا یک جامعه اسلامی به رهبری امام حق.

خلاصه‌ی بحث ما این شد که بنا بر دیدگاه امام راحل که دیدگاه اسلام ناب است اگر می‌خواهید اخلاقی زندگی کنید نسبت به خدا، نسبت به خودتان، نسبت به طبیعت و محیط زیست پیرامون خود وظیفه دارید، نسبت به جامعه و آحاد انسان‌ها وظیفه دارید و نسبت به جامعه جهانی هم وظیفه دارید. یک کار بزرگ وجود دارد که به تنهایی نمی‌توانید انجامش دهید. اصلاح کل عالم. نسبت به این هم وظیفه دارید.

اگر بخواهیم این تکلیف بزرگ را انجام دهیم باید چه کنیم؟ باید اراده‌ی جمعی پیدا کنیم یعنی امتی را شکل دهیم. امت، امام می‌خواهد و امام. اراده‌ی جمعی نیاز به محور و ولی دارد. عظمت انقلاب اسلامی در این است که یک حرکت جمعی تاریخی را آغاز کرده است. اولاً شیعه در عالم ولی و امام پیدا کرده و قدرت سیاسی یافته است. ثانیاً این امام برای این امت امام قرار داد؛ یعنی مقصد و غایتی معلوم کرد. غایت چیست؟ همان که قرآن فرموده است: «لیظهره علی دین کله»

حضرت امام این آیه شریفه را با این بیانات تفسیر کرده‌اند. اینها عین عبارات امام است:
ما مصمم هستیم. ملت ما مصمم است که، تا تمام ریشه‌های استعمار و استبداد فاسد را از جای نگند از پای ننشیند.^۲

ما باید با تمام توان کوشش کنیم تا مردم متوجه گردند که می‌شود روی پای خودمان بایستیم؛ می‌شود در مقابل شرق و غرب از فرهنگ و حیثیت ملی اسلامیمان دفاع کنیم؛ و می‌توانیم دنیای مادی را شکست دهیم و پرچم لا اله الا الله و محمد رسول الله را در تمامی دنیا به اهتزاز درآوریم.^۳

ما تصمیم داریم پرچم «لا اله الا الله» را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم.^۴
با وحدت کلمه و با اتکال به خدای تبارک و تعالی، این نهضت را ادامه دهید. ما در بین راه هستیم، و باید راه طولانی را طی کنیم و آن راه طولانی این است که بیرق اسلام را در همه قطبهای زمین به اهتزاز درآوریم.^۵

من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند. و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه طلبی و فزون طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد.^۱

تا بانگ لا اله الا الله و محمد رسول الله بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه هست. و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم.^۲

این فرمایشات امام راحل برای نسل انقلابی امروز بسیار فهمیدنی و ان شاء الله دست‌یافتنی است. اینها همه درس اخلاق است. ما وظیفه داریم عالم را اصلاح کنیم و تا این مسئولیت بر دوش ماست راحت و آرام نداریم.

امام می‌فرمودند: تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم.^۳

می‌دانید این کلمات را حضرت امام کجا گفته‌اند؟ در پیام قبول قطع‌نامه ۵۹۸ موقع امضای قرارداد صلح. امام بعد ۸ سال جنگ و ایستادگی و هشت سال پیام‌های شورانگیز حماسی می‌خواهد قطع‌نامه امضا کند. بعضی‌ها گمان می‌کردند «صلح» به معنای گل و بلبل و استراحت و رفاه و آسایش است و بعد از آن به سراغ زندگی و روزمرگی و شادی و سرگرمی خواهیم رفت. امام این جملات را نوشت تا به مردم توجه دهد که جنگ تمام شده ولی مبارزه تمام نشده است. مبارزه گاهی در صحنه نبرد با تیر و ترکش و گلوله و شمشیر و خنجر است. گاهی به شکل دیگر. چیزی که تمام شده مبارزه مستقیم با سلاح گرم است ولی اصل مبارزه همچنان باقی است. تا چه زمان؟ تا نبودی شرک و کفر و رفع کل فتنه از عالم. چون ما وظیفه جهانی و تاریخی اصلاح همه عالم را داریم این مبارزه وقتی تمام می‌شود که یکی از دو طرف مبارزه نباشد یا باید جبهه‌ی حق از بین برود یا جبهه‌ی باطل. جبهه‌ی حق را که خدا وعده کرده از بین نمی‌رود. پس باید کفر و شرک از بین برود و تا آن زمان ما در میدان هستیم.

تعارض و تضاد بین ایمان و کفر ذاتی است. تناقض بین توحید و شرک ماهوی است. کسی نباید فکر آشتی میان این دو را در سر پیوراند. هیچ آدم ساده لوحی نباید به فکر میانجیگری بین حق و باطل بیفتند. اینجا آشتی معنا ندارد. صلح میان این دو جبهه جمع بین متناقضین و محال عقلی است. اسلام و کفر با هم تضاد ذاتی و ماهوی دارند. این پیام صلح امام از پیام جنگ شورانگیزتر است.

زمان جنگ رزمنده‌ها پیش امام می‌آمدند و از جمله شعارهایشان این بود که می‌گفتند: «جنگ جنگ تا پیروزی». یک بار بالاخره امام تحمل نکردند و فرمودند: این شعار درست و کامل نیست. فرمودند:

«اگر ما پیروز هم بشویم یک کمی فتنه را کم کردیم، اگر ما به جای دیگر هم پیروز بشویم، باز یک جای کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه دنیا را هم ما فرض کنید که جنگ بکنیم و پیروز بشویم، باز همه دنیای عصر

۱

۲

۳

خودمان را پیروزی درست کردیم. و قرآن این را نمی گوید، قرآن می گوید: «جنگ تا رفع فتنه»؛ باید رفع فتنه از عالم بشود. بنابراین غلط فهمی است از قرآن که کسی خیال کند که قرآن نگفته است «جنگ تا پیروزی». قرآن گفته است، بالاتر از این را گفته، اسلام هم گفته است و بالاتر از این را گفته است. و رحمت است این، نه این است که نعمتی بر مردم است، یک رحمتی است بر تمام بشر، که خدای تبارک و تعالی مردم را دعوت به مقاتله کرده است، نه این که خدای تبارک و تعالی می خواهد زحمتی برای مردم ایجاد کند؛ می خواهد رحمت درست کند، توسعه رحمت می خواهد عنایت کند.^۱

این جمله آخر اشاره به این است که غایت خلقت رحمت بر مردم است: در آیه شریفه آمده است: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ».^۲ و این رحمت که همه خلقت به خاطر اوست باید جهانی باشد. همه این بیانات تفسیر «لیظهره علی الدین کله»^۳ است. صریح آیات قرآن کریم است. مقام رهبری حضرت آقا این آیات را با کلمه دیگری تفسیر کردند: ایشان فرمودند راهی که ما باید برویم تشکیل تمدن اسلامی در جهان است.

به این ترتیب الگوی سعادت مومنان، و الگوی اخلاق اسلامی می شود اصحاب امام حسین که فرمود: «لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیته»^۴ یعنی من بهتر از اینها سراغ ندارد. این بهترین آدمها کسانی هستند که در مسیر تحقق جبهه‌ی حق همه سرمایه‌ها و همه وجود خودشان را تقدیم کردند. اینها بهترین آدمها هستند و هدف از وحی و رسالت و پیامبران و تشریح همین است. اخلاق این است.

غایت بعثت

غایت بعثت چیست؟ خدای متعال در قرآن خیلی صریح هدف و غایت بعثت را گفته است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ».^۵ هدف بعثت این است که امت‌ها عبودیت امتی یعنی عبودیت جمعی کنند و از طاغوت‌ها اجتناب کنند. این هدف نهایی بعثت بوده است. تلاش همه پیامبران و ائمه برای این بوده است. اگر در حدیث پیامبر هم آمده است: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» مراد از مکارم اخلاق این است. اخلاق را فردی تلقی نکنید. اخلاق را امتی و جهانی ببینید. مهم‌ترین عنصر اخلاق اسلامی ولایت است که باید به آن اضافه شود تا متمم شود.

۱
۲
۳
۴
۵

در نامه‌ای که امام زمان به شیخ مفید نوشته‌اند به این مطلب اشاره کرده‌اند. این روایت توقیع شریف امام زمان به شیخ مفید است: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتَهُ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا»^۱

یعنی اگر شیعیان ما - که خداوند، آنها را بر طاعت خود موفق گرداند - در وفای به عهد شیعیگی اجتماع القلوب می‌داشتند؛ یعنی اگر در شیعیگی خود یک‌پارچه و واحد می‌شدند و اراده‌های خود را جمع می‌کردند و با هم شیعیگی می‌کردند برکت دیدار ما به تاخیر نمی‌افتاد و سعادت مشاهده ما نصیبشان می‌شد؛ یعنی امام زمان می‌آمدند و ظهور می‌کردند. اینکه امام زمان نمی‌آیند به خاطر این است که هر کدام از ما می‌خواهیم به تنهایی خوب باشیم. من می‌خواهم شیعه‌ی خوبی باشم و به مقام قرب الی الله برسم به تنهایی. شما می‌خواهی شیعه‌ی خوبی باشی و به مقام خلیفه‌اللهی برسی به تنهایی و دیگری هم به مقام فنا و توحید برسد به تنهایی.

این کافی نیست. این غایت اخلاق اسلامی نیست. اینجوری امام زمان نمی‌آیند. فرمود اجتماع القلوب داشته باشید. قلب کانون اراده است. باید اراده‌های خود را جمع کنیم، اراده‌ی جمعی پدید بیاوریم و در وفای به عهد شیعیگی به همدیگر پیوندیم. نه اینکه هر کس برای خودش شیعه خوبی باشد.

وحدت امت

اهمیت وحدت در جامعه اسلامی هم در اینجا معلوم می‌شود. اینکه امام و رهبری تأکید می‌کنند به وحدت کلمه به خاطر این است که این حرکت یک حرکت کاروانی و قافله‌ای است نه یک حرکت فردی. گاهی ولیّ جامعه برای حفظ وحدت از رای و حق خودش می‌گذرد تا این حرکت جمعی به خوبی باقی بماند و پیش برود. نمونه اش امیرالمؤمنین یا در زمان ما برجام.

بنابراین خلقت، بعثت، غدیر، کربلا، عاشورا، انقلاب اسلامی ایران، ظهور و رجعت مسیر حرکت امتی است به سوی غایت نهایی تاریخ بشری که همان عبودیت جمعی است و نمونه‌ی اعلای آن در عصر امام زمان عج و رجعت ائمه‌ی اطهار تحقق خواهد یافت. در مکتب اسلام ناب، اخلاق اسلامی رو به سوی این غایت دارد و این مقدار وسعت می‌یابد.